

باسمه تعالی

برنامه‌ی عاشورا سطح یک

موضوع کلی: تاریخی (رخدادهای روز عاشورا و شهادت حضرت عباس و امام حسین) - انکار حق - حضرت علی اصغر

شماره	فهرست برنامه‌ها	زمانبندی
۱	پیش برنامه/کاردستی: پرچم امام حسین (ع)	۲۵ دقیقه
۲	آغاز-آیه ۴۲ سوره بقره	۱۵-۱۰ دقیقه
۳	داستان روز عاشورا	۱۵-۱۰ دقیقه
۴	کلیپ پرچم مشکی	۴ دقیقه
۵	نمایش انکار حق	۲۰ دقیقه
۶	پرزی حضرت علی اصغر (ع)	۲۰ دقیقه
۷	انیمیشن شهادت امام حسین (ع)	۸ دقیقه
۸	شعر یا مداحی فکر بچه‌ها	۱۰-۵ دقیقه
۹	قصه‌ی صوتی حضرت رقیه در نینوا	۷ دقیقه
۱۰	کار در منزل همراهی با حق	-
۱۱	پایان/نتیجه‌گیری و دعای فرج	۱۵-۱۰ دقیقه
-	کل برنامه	۱۱۹-۱۳۹ دقیقه

شماره		زمان	اهداف	مواد لازم – شیوه اجرا
۱	پیش برنامه/کاردستی: پرچم امام حسین (ع) طرز تهیه کاردستی پرچم امام حسین (ع) در انتهای جدول آمده است.	۲۵ دقیقه	۱. با توجه به عدم حضور هم‌زمان بچه‌ها توصیه می‌شود قبل از شروع رسمی برنامه برای فراگیری که زودتر آمده‌اند کاردستی و یا رنگ‌آمیزی مرتبط با این مناسبت انجام شود.	۱. مداد رنگی سبز ۲. ماژیک قرمز و سبز ۳. مقوای سیاه در سایز ۱۴×۲۲ سانتی متر ۴. چوب بلند ۵. تصویر خیمه و "یا حسین"
۲	آغاز: آیه ۴۲ سوره بقره سلام بچه‌های عزیز ان شاء الله که حالتون خوب باشه و از کاردستی قشنگتون خوشتون اومده باشه. بچه‌ها! فکر می‌کنم که همه‌ی شما تا حدودی بدونین که چرا امروز دور هم جمع شدیم. درسته؟ (اجازه دهید بچه‌ها نظراتشان را بگویند و با آن‌ها ارتباط برقرار کنید). درسته، ما امروز به مناسبت این ایام که اسمش محرم و روز عاشورا هست دور هم جمع شدیم تا بهتر بدونیم که واقعا این روزها چه روزهایی هستن و دلیل برنامه‌هایی که هر سال در این روزها برگزار می‌شه و بزرگترهای ما و ما در اون‌ها شرکت می‌کنیم چیه. همتون گفتین که این روزها متعلق به امام حسین (ع) هست و به خاطر ایشون و یارانشون هست که ما هر سال برنامه داریم. حالا بذارین شما رو بیشتر با این امام عزیزمون آشنا بکنم. بچه‌ها، روزی که امام حسین علیه السلام به دنیا اومدن، حضرت علی علیه السلام ایشون رو می‌گذارن توی آغوش	۱۵-۱۰ دقیقه	۱. توسل به قرآن برای نورانی شدن دل که عامل هدایت است. ۲. آشنایی با معنای حق و ضرورت قبول حق صاحبان حق. ۳. توجه به غصب حق جانشینی پیامبر که متعلق به اهل بیت بوده و ظالمان از ایشان گرفته‌اند.	۱.

۴. توجه به اینکه امام عصر علیه السلام بعد از ظهورشان حق مظلومان را به ایشان بازمی‌گردانند.	مهربون پیامبر. رسول خدا (صلوات) تا چشمشون به نوزاد تازه به دنیا اومده افتاد، گریه کردند و گفتند که آدم‌های بدی که دشمن ما اهل بیت هستند، چقدر در حق امام حسین در آینده ظلم می‌کنند. سال‌ها گذشت و بعد از اینکه پیامبر از دنیا رفتند و حضرت زهرا هم شهید شدند و بعد هم امام علی و امام حسن توسط آدم‌های بد شهید شدن، مردم انگاری دیگه کمتر یاد خدا و پیامبر بودن و بیشتر به فکر زندگی خودشون بودن که خوش بگذرونن! خلاصه، توی اون زمان، امام مردم، امام سوم ما شیعه‌ها، یعنی امام حسین بودن، ولی یه پادشاه ظالمی بود که هم خیلی گناه می‌کرد و هم نمی‌داشت امام حسین، امام مردم باشن و مردم بتونن از راهنمایی ایشون برای زندگیشون استفاده کنن. اسم این پادشاه ظالم یزید بود. یزید که دشمن امام حسین بود، توی یک جایی به اسم کربلا، با امام حسین و خانواده‌شون جنگید. سپاه یزید خیلی بزرگ بود و کلی آدم توی سپاهش بودن، اما سپاه امام حسین خیلی کوچیک بود ولی عوضش آدم‌های خوب و خدایی توی سپاه امام حسین بودن. ما و خیلی دیگه از مردم دنیا، هر سال این موقع، یعنی روز شهادت امام حسین، که اسمش روز عاشورا هست، دور هم جمع می‌شیم و برای شهید شدن امام حسین و برادرشون حضرت عباس و بچه‌های امام حسین عزاداری می‌کنیم، یعنی ناراحت هستیم و گریه می‌کنیم. حالا قبل از اینکه برنامه‌های مختلفی که براتون آماده کردیم رو شروع کنیم، اجازه بدین که مثل همیشه و مثل بقیه‌ی کارهامون، این برنامه‌مون رو هم با نام و یاد خدای مهربون شروع بکنیم و از خدای مهربون کمک بگیریم که برنامه‌مون خوب باشه و ارزش استفاده کنیم. پس اول همه با هم بلند می‌گیم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یعنی: از اسم خدای من که بخشنده و مهربان است، کمک می‌گیرم. خب، حالا امروز می‌خوایم یک آیه از سوره بقره با هم یاد بگیریم که به برنامه‌ی امروزمون هم مربوطه. همه با هم گوش کنیم. من این آیه رو بلند می‌خونم و بعد هم معنیش رو بهتون می‌گم: وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره آیه ۴۲) و حق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردم جویای حق دشوار نشود]، وحق را [که قرآن و پیامبر
---	---

			است] در حالی که می دانید [او می شناسید، از مردم] پنهان نکنید. {ترجمه‌ی سوره برای خود مربی نوشته شده است} بچه‌های گلم، می‌دونید حق یعنی چی؟ یعنی درستی و راستی. مثلاً وقتی می‌گیم: یه چیزی حق یه نفری هست، یعنی مال اون هست. مثلاً اگر توی صف ایستاده‌ایم، حق نفر جلویی هست که زودتر از ما کارش رو انجام بده، یا توی خیابون، ماشین‌هایی که چراغشون سبزه، حق دارن رد بشن. مثلاً وقتی وسیله‌ای مال کسی هست، مثل یه اسباب بازی، اون وقت حق اون هست که باهاش بازی کنه، و ما حق نداریم بدون اجازه‌ی او ازش استفاده کنیم. ولی گاهی اوقات ممکنه شیطان کسی رو گول بزنه و حق کسی رو از بین ببره یا قبول نداشته‌باشه. مثلاً اگر چیزی مال کسی باشه و یکی بهش بگه که مال تو نیست، یعنی حقش رو از بین برده. و این کار خیلی بدیه. به همین خاطر خدا در این آیه‌ای که خونديم به ما می‌گه: حق کسی رو از بین نبريد و يه کاری نکنيد که حق کسی معلوم نباشه، مثل اینکه آدم توی صف نوبت رو رعایت نکنه و صف رو به هم بزنه که معلوم نشه که حق کی بوده که جلوتر باشه. خب، حالا که معنی این آیه رو فهميدیم و درس خوبی از این آیه گرفتيم، خوبه بدونيم که یزید که دشمن امام حسين بود، حق امام حسين رو از بین برد. یعنی این حق امام حسين بود که جانشین پیامبر باشن، ولی یزید با دشمنی و زور، نداشت که امام حسين رهبر و امام مسلمان‌ها باشن. این خیلی دردناکه که کسی حق آدم رو از بین ببره یا قبول نداشته‌باشه. فکرش رو بکنید که یکی بیاد مثلاً یه اسباب بازی شما رو که خیلی دوستش دارید، به زور از شما بگیره و بگه که مال خودشه و به شما اجازه نده ازش استفاده کنید! یکی از کارهایی که امام زمان ما وقتی که ظهور بکنن، انجام می‌دن اینه که حق هر صاحب‌حقی رو به خودش برمی‌گردونن. یعنی اون کسانی که مظلوم بودن و حقشون از بین رفته، دوباره به کمک امام زمان به حق خودشون می‌رسن. به همین خاطر، ما از خدا می‌خوايم که زودتر به امام زمانمون اجازه بده ظاهر بشن و هم خودشون به حق خودشون برسند و هم حق بقیه‌ی مظلوم‌ها رو بهشون بدن. بچه‌ها! راستی، حق امام زمانمون چیه که بهش نرسیده‌اند؟ کی می‌دونه؟ آفرین، حق ايشون اینه که امام ما باشن و
--	--	--	--

			بتونن به راحتی بین ما باشن و ما رو راهنمایی کنن و به ما کمک کنن. اما حالا که به خاطر آدم‌های بد، غایب هستند، یعنی از حقشون دور مونده‌اند. ما برای ظهورشون خیلی دعا می‌کنیم و دوستشون داریم، خیلی خیلی!
۳	داستان روز عاشورا	۱۵-۱۰ دقیقه	کاروان امام حسین (ع) به کربلا رسید. شترها زانو زدند و بارهایشان را خالی کردند. بچه‌ها از روی شترها و اسب‌ها پیاده شدند. بزرگترها خیمه‌ها را برپا کردند. بچه‌ها خیلی خوشحال شدند. امشب می‌توانستند توی خانه‌های چادری بخوابند. آن طرف‌تر یک رودخانه‌ی پر از آب بود. بچه‌ها عاشق آب بودند. بچه‌ها دوست داشتند مثل بزرگترها مشک‌هایشان را پر از آب کنند. مشک‌ها از رود فرات پر از آب شدند. بچه‌ها در دشتی بزرگ در کنار رودخانه فرات مشغول بازی شدند. کربلا زیبا و پر از هیاهو شد. اما آن طرف‌تر ... آن طرف‌تر سپاهی بزرگ روبروی امام قرار گرفته بود. سپاهی که هیچ کدام از آدم‌هایش خوب نبودند. سپاهی که پر از مردهای بدجنس و عصبانی بود. اما امام حسین علیه السلام از هیچ کس نمی‌ترسید. او قویترین و شجاع‌ترین انسان روی زمین بود و یارانش هم تربیت شده‌ی او بودند و قوی و شجاع و با ایمان. بچه‌ها نزدیک امام حسین علیه السلام بازی می‌کردند و امام مواظب بچه‌ها بود. تا اینکه چند روز مانده به دهم ماه محرم، دشمنان جلوی کاروان امام را برای برداشتن آب گرفتند. هوا گرم بود و بچه‌ها تشنه می‌شدند، آب را می‌دیدند ولی نمی‌توانستند مثل چند روز قبل به سمت آن بروند و آب بنوشند و بازی کنند. همه با مقدار کمی آب که نگه‌داشته بودند، در آن گرمای سخت، تشنگی و کم‌آبی را تحمل کردند تا بالاخره روز دهم محرم رسید. روز دهم محرم، لشکر دشمن می‌خواست جنگ را آغاز کند و با بهترین و مهربان‌ترین انسان‌های روی زمین که به دعوت خودشان و برای کمک به خودشان آمده بودند، بجنگد. امام حسین علیه السلام چندین بار برای آن‌ها صحبت
	۱. آشنایی با وقایع روز عاشورا. ۲. نشان دادن اهمیت خوب بودن، طرف حق را گرفتن، مطیع امام بودن و مهربان بودن. ۳. معرفی حضرت عباس علیه السلام و ماجرای شهادت ایشان.	۱. آشنایی با مهارت داستان‌گویی و جلب توجه بچه‌ها ۲. در صورت امکان، بعضی از اشیایی که در داستان به آنها اشاره شده را همراه داشته- باشید، تا ضمن نقل داستان، در مواقع مناسب، با استفاده از آنها، نمایش هم بازی کنید.	

		کرد. به آن‌ها خدای مهربان را یادآوری کرد. پیامبر عزیز و مهربانی که فقط پنجاه سال بود از بین آن‌ها رفته بود را به یادشان آورد. آن‌ها هر چه داشتند از پیامبر بود. به آن‌ها گفت که مگر نمی‌دانید که من نوهی او هستم و این کاروان از خانواده‌ی او هستند. یادتان هست همیشه پیامبر مهربانی به شما می‌گفت با ما مهربان باشید و ما را دوست داشته- باشید؟ همه‌ی آدم‌های عصبانی و گول‌خورده‌ی آن لشکر بزرگ به امام نورانی ما نگاه می‌کردند و همه‌ی این‌ها را به یاد می‌آوردند، ولی آنقدر دل‌هایشان سنگ شده بود و از خدا دور شده بودند که دست از آن ظلمی که می‌خواستند بکنند بر نداشتند. امام مهربان ما چندین بار به آن‌ها گفت که ما نمی‌خواهیم با شما بجنگیم ولی زیر بار ظلم شما هم نمی‌رویم. آن‌ها حتی نمی‌گذاشتند امام و کاروان ایشان برگردند، چون می‌خواستند امام را مجبور کنند که پادشاه ظالم آن زمان یعنی یزید را قبول کند. اما امام هیچ وقت از آن‌ها نمی‌ترسید و کارهای بدشان را قبول نمی‌کرد چون او راهنمای مردم بود و باید همه می‌فهمیدند که پادشاه، ظالم است. با این حال، امام و کاروانش هیچ وقت آن جنگ را شروع نکردند ولی... بالآخره دشمن جنگ را شروع کرد و سپاه بزرگ آن مردمان بد، به امام حسین و خانواده و دوستانشان حمله کردند و حتی به بچه‌های کوچک و نوزاد هم رحم نکردند! دیگر همه جوانان و مردان سپاه امام شهید شده بودند و فقط امام حسین مانده بودند و برادر ایشان: حضرت عباس. حضرت عباس که عموی بچه‌های امام حسین بود، از اینکه بچه‌ها خیلی تشنه بودند ناراحت بود. ایشان از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت که به سمت رودخانه رود و با دشمنان بجنگد تا بتواند قدری آب برای بچه‌ها بیاورد. عموی شجاع و قوی بچه‌ها با امید زیاد به سمت رودخانه حرکت کرد و با دشمنان بسیاری جنگید و آن‌ها را از بین برد، ولی دشمنان او که آب را در دست او دیدند و نمی‌توانستند با او که خیلی قوی بود از جلو بجنگند، از پشت به او حمله کردند و عموی مهربان، دیگر به خیمه‌ها باز نگشت. چشم بچه‌ها به دنبال عمو می‌گشت و در دلشان با بغض و گریه می‌گفتند: کاش ما آب نمی‌خواستیم. هیچ کدام از یاران وفادار امام حسین (ع) و فرزندان و خانواده‌شان نگذاشتند که امام زمانشان یعنی امام حسین (ع) زودتر از آن‌ها به جنگ بروند و شهید بشوند، پس امام حسین (ع) آخرین مرد کاروان بود که به جنگ با آن سپاه شیطانی و سنگدل رفتند. امام از بچه‌ها خداحافظی کردند و به جبهه‌ی جنگ رفتند. امام حسین (ع) با اینکه بسیار
--	--	--

			خسته و غمگین و تشنه بودند، ولی با شجاعت و قدرت زیاد، با آن سپاه بدجنس جنگیدند. خیلی از دشمنان سنگدلشان را کشتند، اما دشمنان امام خیلی خیلی زیاد بودند و بالاخره امام را با نامردی به شهادت رساندند. بچه‌ها و زن‌های کاروان بعد از امام حسین (ع) خیلی ناراحتی و سختی تحمل کردند. سپاه دشمن با آن‌ها که همه ناراحت از دست دادن اعضای خانواده خود و مهمتر از همه امام مهربانشان بودند، بسیار بد رفتار کردند و قلب آن‌ها را شکستند. اما آن‌ها همیشه بچه‌های خوب و مهربانی باقی ماندند. بچه‌ها، ما هم از شیعیان امام عزیزمون هستیم و باید دنباله‌روی ایشان و امام زمانمون باشیم. باید همیشه با مهربانی و اخلاق خوب سعی کنیم مسلمونای خوبی باشیم و دل امام زمانمون رو از خودمون و کارهامون راضی نگه داریم. همه‌ی آدم‌های اطراف ما چه مسلمان چه غیر مسلمان باید از رفتار ما بفهمند که: شیعه‌ی امام حسین (ع) مهربانه، خوش اخلاقه، طرف حق رو می‌گیره. ما وقتی این کارها رو انجام می‌دیم و مهربونیم و به کارایی که خدا و اماممون گفته عمل می‌کنیم، بقیه هم از ما و دین ما خوششون میاد و سعی می‌کنن که مثل ما عمل کنن. اون وقت این طوری، هم امام زمان از ما راضی می‌شن، هم تونسته‌ایم در راهنمایی دیگران هم سهم داشته باشیم.
۴	کلیپ پرچم مشکی	۴ دقیقه	۱. سوگواری محرم ۱. پروژکتور یا وسیله‌ی پخش و بلندگو http://film.tebyan.net/film/127993
۵	نمایش انکار حق	۲۰ دقیقه	۱. یادآوری اهمیت زود قضاوت نکردن و انکار نکردن حق و حقیقت. ۱. ۴ بازیگر برای نقش ۴ دختر و یا ۴ پسر. ۲. یک میز و ۴ صندلی و تعدادی بچه‌ها خوب دقت کنین به ۲ تا نمایشی که الان برای شما اجرا می‌شه تا بعد بتونین به سؤالای من جواب بدین. نمایش اول: سحر و معصومه و نسیم و هدی با هم مشغول نقاشی کردن هستند. سحر: بچه‌ها! بگین می‌خواین چی بکشین؟ می‌گما، می‌خواین اصلا هممون یه چیز بکشیم ببینیم مال هر کدوممون

کاغذ و مداد رنگی. ۳. یک مداد زیبا.			چه جوری می‌شه؟ نسیم: آره من موافقم. فکر خوبیه. معصومه و هدی هم اعلام رضایت می‌کنند و معصومه می‌گوید: معصومه: به نظرم یه جنگل بکشیم با چند تا حیوون. هدی: نه‌ههه. من حیوون خوب بلد نیستم بکشم. من می‌گم یه دشت یا یه باغ میوه بکشیم. ساده‌ترم هست. قبوله؟ بقیه قبول می‌کنند و بله و باشه می‌گویند. معصومه: خایله خب، پس شروع کنیم. چند ثانیه که می‌گذرد سحر به نسیم می‌گوید: سحر: نسیم، این مدادت رو تازه خریدی؟ نسیم: آره، مامانم برام خریده. قشنگه؟ من خیلی دوستش دارم. معصومه: آره خیلی قشنگه. سحر: آررره، خیلی بامزس، چه خوش رنگه! هدی هم سر تکان می‌دهد و تأیید می‌کند. لحظه‌ای بعد نسیم برای نوشیدن آب از جمع خارج می‌شود. نسیم: بچه‌ها! من تشنه می‌رم آب بخورم. هدی: برو. معصومه مدادش بر روی زمین می‌افتد و خم می‌شود تا آن را بردارد در این میان سحر مداد نسیم را یواشکی بر می‌دارد و در جیبش می‌گذارد. هدی او را می‌بیند ولی به رویش نمی‌آورد و هر سه به نقاشی ادامه می‌دهند و نسیم خیلی زود بر می‌گردد. نسیم: اااا بچه‌ها، مداد من رو ندیدین؟ همین جا بود که!! بچه‌ها: نه. معصومه: مگه می‌شه گم بشه. مگه این که بال در آورده باشه و پریده باشه (با شوخی)
---	--	--	---

			نسیم ناراحت می‌شه و با ناراحتی رو به معصومه می‌کنه و می‌گه: نسیم: نکنه خودت برداشتی معصومه؟ تو خیلی دوسش داشتی نه؟ معصومه خیلی ناراحت می‌شه و با بغض اون جا رو ترک می‌کنه. سحر و هدی هم هیچی به روی خودشان نمی‌آورند و هر ۳ ناراحت می‌نشینند. اتمام بخش اول نمایش خب بچه ها بگین ببینم چه کار بدی توی این نمایش انجام دادن بچه‌ها؟ آفرین، فک کنم همتون درست گفته‌باشین. حالا قبل از اینکه من بهتون جواب خودم رو بگم، نمایش دوم رو نگاه کنین. نمایش ۲ عیناً نمایش قبلی تکرار می‌شود تا جایی که نسیم به اتاق باز می‌گردد و به معصومه آن حرف را می‌زند. نسیم ناراحت می‌شود و با ناراحتی رو به معصومه می‌کند و می‌گوید: نسیم: نکنه خودت برداشتی معصومه؟ تو خیلی دوسش داشتی نه؟ معصومه خیلی ناراحت می‌شود و با بغض آن جا را ترک می‌کند. هدی که دیده‌بود سحر مداد را برداشته‌است، با خود کلنجار می‌رود که چه کند؟ و می‌گوید: هدی: نسیم جون، من مطمئنم که معصومه بر نداشته. به نظرم خیلی بد باهاش حرف زدی و باید بری ازش عذرخواهی کنی. به نظرم خیلی زود قضاوت کردی و بدون این که مطمئن باشی، بهش تهمت زدی. بدو برو ازش معذرت‌خواهی کن. نسیم با حالت شرمندگی قبول می‌کند و از اتاق خارج می‌شود. هدی سریع رو به سحر می‌کند و می‌گوید:
--	--	--	--

			هدی: سحر! چرا این کار رو کردی؟ من دیدم که تو مداد رو برداشتی. چرا نگفتی که برداشتی؟ من نمی‌تونم نگم که تو برش داشتی، چون دیدم و می‌دونم حق با معصومه و نسیمه. الان که برگردن، مجبور می‌شم که بهشون بگم. ولی راه دیگه اینکه خودت مداد رو روی میز بگذاری که خیال نسیم راحت بشه و دیگه مشکلی نباشه. من هم نمی‌خوام آبروی تو بره، ولی نمی‌تونم هم حقیقت رو نادیده بگیرم. سحر (با شرمندگی): ببخش هدی جون. من اصلا نمی‌خواستم برش دارم. فقط می‌خواستم ببینمش. نمی‌دونم چرا یهو گذاشتمش توی جیبم. خودمم ناراحت شدم و می‌خواستم پشش بدم، ولی دیگه روم نشد. مرسی که کمکم کردی و آبروم رو نبردی. سحر زود مداد نسیم را روی میز قرار می‌دهد (به طور طبیعی لابه‌لای مدادها، نه این که برای این کار وقت بگذارد). نسیم و معصومه دست در گردن هم وارد اتاق می‌شوند و سر کاغذشان می‌نشینند که نسیم مدادش را می‌بیند و می‌گوید: نسیم: ببینین: این جاس مدادم. و رو به معصومه می‌کند و دوباره از او معذرت می‌خواهد و او را می‌بوسد. نسیم: معصومه جون، ببخش من رو که زود قضاوت کردم و عصبانی شدم. خیلی ناراحتم واقعا. واقعا منو می‌بخشی؟ معصومه (با خوشرویی): حتما نسیم جونم؛ اشکال نداره. خدا رو شکر زود این قضیه تموم شد و ما دوستیمون خراب نشد. و به نقاشی‌شان ادامه می‌دهند. خب بچه‌ها! چه طور بود نمایش دوم؟ متوجه کارهای خوب این نمایش شدین؟ بله، این که ما زود قضاوت نکنیم و تا از چیزی کاملا مطمئن نشدیم، حرفی نزنیم. زود قضاوت کردن بیشتر وقتا اشتباه از آب در میاد و فقط اثرات بد داره مثل چی؟ مثل غیبت، تهمت، دل شکستن ... دیگه این که طرفداری کردن از حق و حقیقت کار خیلی خوبیه و اگه ما حق و حقیقت رو بدونیم ولی به روی خودمون نیاریم و کاری براش نکنیم و طرفداری ازش نکنیم و بذاریم حق کسی پایمال بشه، این خیلی خیلی بده. ما انسانیم و اگه می‌خوایم انسان‌های خوبی باشیم و دوستم نداریم حق خودمون ضایع بشه، باید همیشه به دنبال حق و طرفداری از اون باشیم.
--	--	--	---

			متأسفانه خیلی از مردم کوفه می‌دونستن که امام حسین (ع) نوهی پیامبر (ص) هست و اون افرادی که به کربلا اومدن، اهل بیت پیامبر هستن و حق با اون‌هاست و خدا با اون‌هاست و اگه به حرف اون‌ها گوش بدن کار درست رو انجام دادن، ولی حق رو انکار کردن، یعنی این که طرفداری از حق و از امام حسین (ع) نکردن که هیچ، طرفداری و کمک یزید ظالم رو کردن تا به پول و مقام برسن، نه اینکه آدم‌های خوب و درستکاری باشن. و این شد که به این کار بد دست زدن و اهل بیت پیامبر عزیز ما رو شهید و اسیر کردن. بچه‌ها بیاین یادمون باشه زود قضاوت نکنیم و همیشه طرفدار حق و حقیقت باشیم.
۶	پروزی حضرت علی اصغر (ع) /https://prezi.com/g6nctfvaocny/hazrat-ali-asghar-as تصویر ۱ و ۲ و ۳: سلام سلام بچه‌ها آی تپلا و لاغرا به من بگید خوب هستید؟ چطوره حال شما؟ اگه یه قصه بگم گوش می‌کنید بچه‌ها؟ خیلی قشنگ و خوبه	۲۰ دقیقه	۱. آشنایی با رخداد‌های ماه محرم و روز عاشورا از زبان حضرت علی اصغر. ۱. پروژکتور یا وسیله‌ی پخش و بلند گو.

			قصه‌ی امروز ما اول بگم من کی‌م مثل کبوترم من یه بچه‌ی شش ماهه علی‌اصغر من تصویر ۴: اسم مامانم رُباب امام حسین (ع) بابام بود اونو خیلی می‌خواستم خیلی عزیز برام بود توی قنداقم می‌داشتن وقتی کوچولو بودم من وسط گهواره یک گل خوشبو بودم عموی من ابوالفضل (ع) رُقَیَّه خواهرم بود	
--	--	--	---	--

			حضرت علی اکبر اسم برادرم بود اسباب بازی‌های من انگشتای بابام بود غنچه سرخ خنده همیشه رو لبام بود تصویر ۵: یه روز بابام به خونه زود اومد از سر کار نمازشو خوند و گفت: خدا می‌خواد که انگار بریم به سوی مکه به شهری که قشنگه به شهری که واسه اون دل بابتون تنگه تصویر ۶:	
--	--	--	--	--

			آدمای اون زمون تو اون روز و روزگار شتر سوار می شدن جای ماشین و قطار راه افتادیم و رفتیم از بیابون گذشتیم با شترا شهرها رو یکی یکی می گشتیم تصویر ۷: تا این که ما رسیدیم به یه شهر قدیمی پرنده‌های اون شهر با هم بودن صمیمی به مکه که رسیدیم بابام خیلی دعا کرد دستاشو بالا بُردو
--	--	--	--

			هی خدا رو صدا کرد تو دل شهر مکه یه خونه سیاه بود تو ناودون طلایی ش شر شر نور ماه بود تصویر ۸: می گن که هر کی بیاد این خونه رو ببوسه خیلی خیلی ملوسه وقتی که بوسیدمش اصلا دلم نمی خواست از خونه بشم جدا تصویر ۹: بابام یه روز تو مکه همه مونو صدا کرد برای تک تک ما	
--	--	--	--	--

			یه عالمه دعا کرد اون گفت: یه عالمه غول دارن میان به اینجا باید بریم به جنگ هر چی غوله تو دنیا بعدش عمو عباسم (ع) شترها رو قطار کرد یکی یکی ماها رو رو شترا سوار کرد تصویر ۱۰: چند روزی که راه رفتیم تشنه شدیم و خسته دیدیم یه عالمه غول جلوی آب رو بسته رسیدیم آخرِ سر به صحرای کربلا
--	--	--	---

			خیمه زدیم و موندیم تشنه کنار دریا بزرگترامون اون جا خیمه زدند و موندن وضو گرفتند و بعد نمازشون رو خوندن چند روز بعد یادمه عموم یه مشک و برداشت رفت کمی آب بیاره عموم دل شیری داشت عمو ابوالفضل (ع) من با مشک پر آب اومد عموی من کشته بود یه عالمه غول بد تصویر ۱۱: یه صبح زود بزرگا	
--	--	--	---	--

			رفتن به جنگ غولا همه رفتند و موندم من توی خیمه تنها حریف ما نبودند غولای بدجنس و زشت اهل جهنم بودن ولی ما اهل بهشت تصویر ۱۲: وقتی بابام تنها شد اومد به خیمه‌ی من گفت پسر من می‌آیی؟ بریم به جنگ دشمن با اینکه بچه بودم دلم می‌خواست بجنگم دشمنای بابام رو تا بیارم به چنگم	
--	--	--	---	--

			آخه بابام گفته بود از همه بهتر می شه هر کی با غول بجنگه مثل کبوتر می شه من با غولا جنگیدم از همه بهتر شدم رفتم به آسمونا مثل کبوتر شدم	
۷	انیمیشن شهادت امام حسین (ع)	۸ دقیقه	۱. آشنایی با واقعه ی کربلا و شهادت حضرت عباس (ع) و امام حسین (ع) با لبان تشنه.	۱. پروژکتور یا وسیله ی پخش کلیپ، بلندگو.
۸	شعر یا مداحی: فکر بچه ها مثل باد در صحرا	۵-۱۰ دقیقه	۱. آشنایی با فرهنگ شعر سرایی و ادبیات فارسی در فضای دینی. ۲. آشنایی با امام حسین (ع) و عطش	۱.

کاروان ایشان و وقایع عاشورا و عزاداری برای ایشان در قالب شعر. ۳. آشنایی با مفهوم سینه‌زنی. (از بچه‌ها بخواهید همراه با شعر آرام سینه بزنند. تذکر دهید که سینه‌زنی حالت عزا را می‌رساند، و نباید محکم به سینه زد که باعث درد شود).		در شتاب بودی تو سوی نهر می‌رفتی فکر آب بودی تو تشنه بودی و لب را ذره‌ای نکردی تر از تو تشنه‌تر بودند بچه‌های پیغمبر نال‌هایشان از دور می‌رسید بر گوشت سوی خیمه‌ها رفتی مشک آب بر دوش دشمنان ولی ناگاه بر تو حمله آوردند لحظه‌های آخر هم گرچه بی‌صدا بودی باز غصه می‌خوردی
---	--	--

			فکر بچه‌ها بودی ----- مربی: بگید علی اصغر بچه‌ها: علی اصغر مربی: داداش بزرگش اکبر (ع) مربی: بگید تشنه لبانِ بی آب بچه‌ها: تشنه لبانِ بی آب مربی: جانم فدای ارباب مربی: بگید کنار نهر علقمه بچه‌ها: کنار نهر علقمه مربی: تنه‌است، حسین فاطمه مربی در مورد علقمه توضیح بدهد برای مثال: نهر به معنی رود هست و علقمه اسم دیگه رود فرات هست که آدم بدها آب اون رو بر سپاه امام حسین (ع) بستند. مربی: بگید سوسن و سرو و لاله بچه‌ها: سوسن و سرو و لاله	
--	--	--	--	--

			شهید شده سه ساله مربی: بگید عطر گل یاس بچه‌ها: عطر گل یاس مربی: جانم فدای عباس مربی: بگید هزاران گل پر پر بچه‌ها: هزاران گل پر پر مربی: فدای علی اکبر مربی: بگید پدر بزرگ طاهر بچه‌ها: پدر بزرگ طاهر مربی: حبیب بن مُطاهر مربی باید توضیح دهد که طاهر در این جا یعنی پاک و حبیب بن مُطاهر یکی از یارهای امام حسین (ع) بود که با وجودی که پیرمرد بود، خیلی خیلی با وفا بود و در کربلا جانش را فدای امام حسین کرد.	
۹	قصه‌ی صوتی حضرت رقیه در نینوا	۷ دقیقه	۱. آشنایی با حرکت ابا عبدالله از مدینه به مکه و نینوا از نگاه حضرت رقیه (س).	۱. وسیله‌ی پخش، بلند گو.

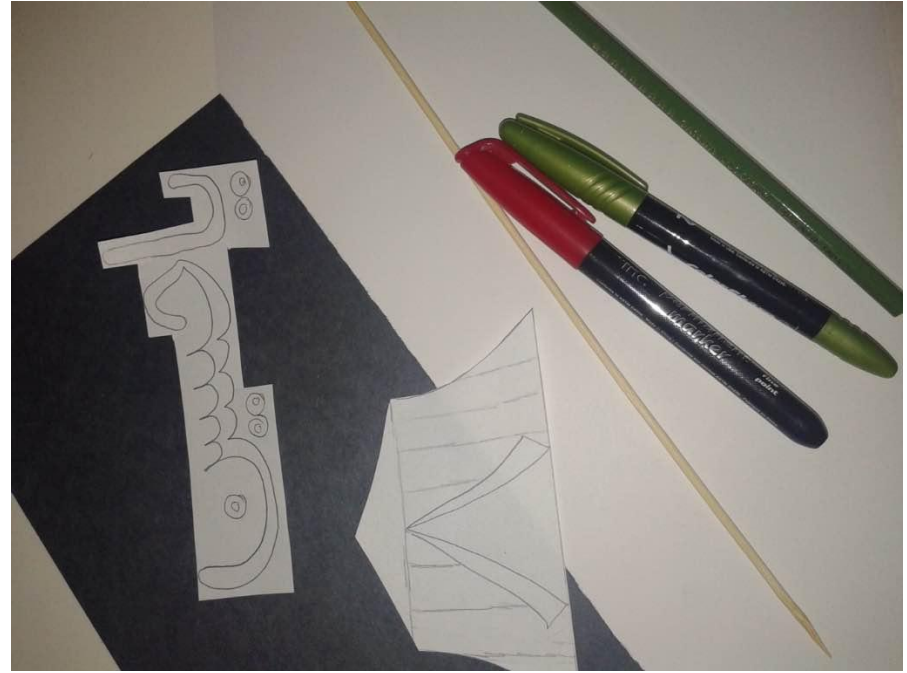
۱۰	کار در منزل	مریم به درختی تکیه داده‌است و بچه‌ها را که در حال سرسره بازی هستند تماشا می‌کند. نازنین در صف سرسره بازی ایستاده‌است و همسایه‌شان هدی پشت او می‌آید ولی وقتی نازنین به خود می‌آید، می‌بیند: هدی جلوی او است! به نظر شما وظیفه‌ی مریم چیست؟ از بچه‌ها بخواهید در منزل برای پدر و مادر خود این مسأله را مطرح کنند و پاسخ صحیح را بیابند.		۱. بالا بردن سطح یادگیری و به خاطر- سپاری به وسیله‌ی ادامه‌ی کار مرتبط با برنامه در منزل.	۱.
۱۱	پایان/ نتیجه گیری و دعای فرج:	خب بچه‌ها برنامه چطور بود؟ می‌خوانید به ذره فکر کنید و دونه دونه بگین که امشب چیا یاد گرفتین؟ ۱- با خوندن آیه ۴۲ از سوره‌ی بقره یاد گرفتیم که باید به حق دیگران احترام بگذاریم و حق کسی رو نگیریم. باید اگر کسی حقش داره ضایع می‌شه، ما بهش کمک کنیم و به دیگران بگیم که حق او بوده. و اینکه خدا فقط حضرت علی و فرزندان‌شون رو جانشین پیامبر کرد و بعضی از کسانی که شیطان گولشون زده‌بود و دوست داشتند پادشاه بشن و به مردم ظلم کنن، حق اونها را خوردن و نداشتن که اونها حاکم مردم بشن و مردم دوران خوبی داشته‌باشن. ۲- امروز به ذره بیشتر فهمیدیم که در روز عاشورا چه اتفاقی افتاده‌بوده و چی شده که ما به خاطرش هر سال دور هم جمع می‌شیم و عزاداری می‌کنیم. اون مردمای ظالم و کسایی که گول شیطان رو خورده‌بودن با امام عزیز و مهربون ما و خونواده و دوستان و یارانشون چه کردن که ما انقدر براش ناراحتیم. ما می‌تونیم از این اتفاق درس بگیریم که ایمانمون به خدای مهربون و عشقمون به امامای عزیزمون رو زیاد کنیم تا به‌راحتی گول شیطان رو نخوریم. ۳- یکی از مواقعی که امکان داره ما کار درست رو انجام ندیم و گول شیطان رو بخوریم وقتی که از یک حقی اطلاع داشته باشیم ولی به خاطر نفع شخصی و یا ترس به روی خودمون نیاریم. همون کاری که خیلی از مردم در روز عاشورا انجام دادن و حق و حقیقت رو با این که می‌دونستن با امام حسین (ع) و یارانشون هست، انکار کردن و اون	۱۰-۱۵ دقیقه	۱. نتیجه گیری بحث و انتقال دوباره‌ی مفهوم کلی مبحث. ۲. تذکر به وجود مقدس صاحب الزمان (عج) به عنوان معلم و امام زمان ما. ۳. پیوند قلبی با حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام و دعا برای ایشان	۱. اجرای این قسمت در فضای سکوت و توجه و توسل. ۲. آغاز دعا، پس از توجه دادن بچه‌ها به اهمیت دعا برای فرج صاحب الزمان عج. ۳. سعی شود که متن عربی و ترجمه آن به زبان محلی همزمان با تلاوت، نمایش داده شود.

			واقعہ رخ داد کہ ما ہر سالہ غصہ اش رو می خوریم. بیاین همه با ہم به امام زمان خودمون قول بدیم کہ ایمان هامون رو قوی کنیم و با عشق بهشون خودمون رو از شر شیطان دور نگاه داریم و حق رو بشناسیم کہ چیہ و با کیہ و بدونیم کہ حق ہمیشہ با قرآن و پیامبر و امامانمون هست و ہر چی بگن و انجام بدن درست هست چون خدا این طور گفتہ، پس ما ہم اینو قبول داریم و ہمیشہ طرفدارشون هستیم و تنہاشون نمی داریم. بیاین برای اماممون دعا بکنیم و قول بدیم ہمیشہ ہمراہشون خواهیم بود و ازشون دفاع خواهیم کرد. سعی کنین تا دفعہی بعدی کہ ہمدیگر رو می بینیم این چیزایی کہ یاد گرفتیم رو یادتون باشہ و با خودتون تمرین کنین و بہش عمل کنین و قلب امام زمان (عج) رو شاد کنین تا یارای محکمی برای حق و حقیقت کہ امام زمانمون هستن باشیم. • خواندن دعای فرج رو بہ قبلہ و ایستادہ بہ احترام ایشان
--	--	--	---

طرز تہیہی کاردستی پرچم:

وسایل و ابزار مورد نیاز :

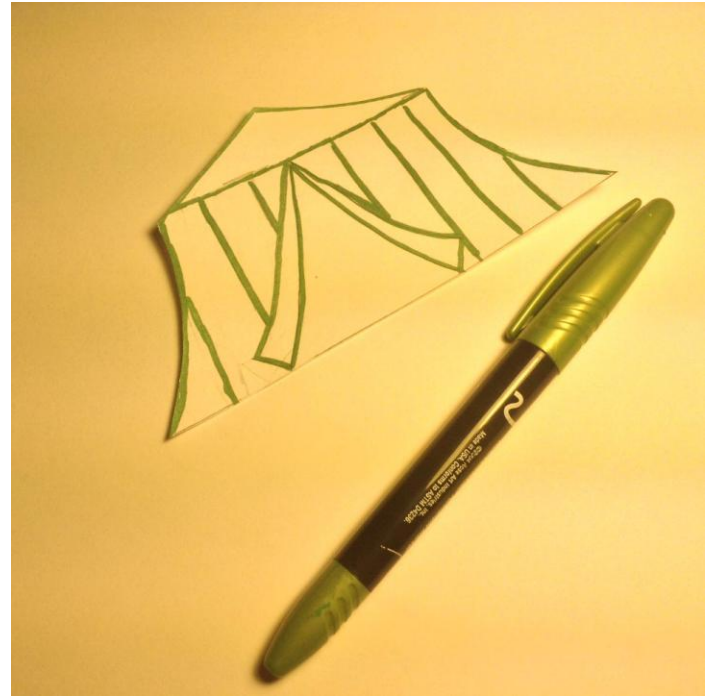
۱. مداد رنگی سبز
۲. ماژیک قرمز و سبز
۳. مقوای سیاہ در سایز ۲۲،۱۴ سانتی متر
۴. چوب بلند
۵. تصویر خیمہ و یا حسین



اول تصدیق یا حسین را با ماژیک قرمز رنگ می کنیم



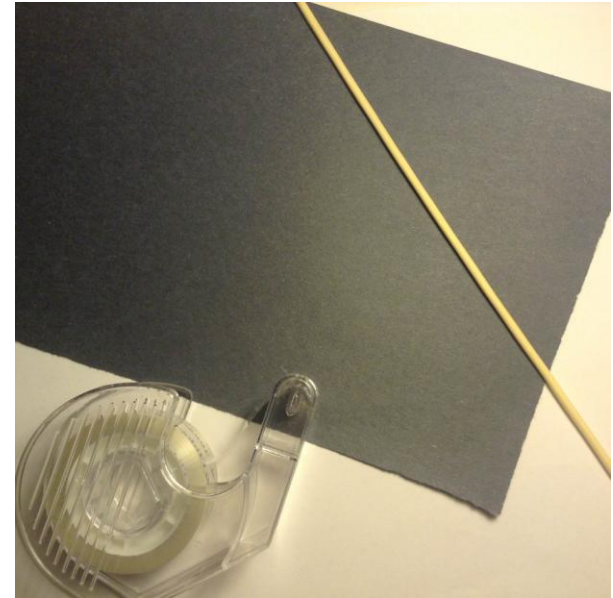
سپس با ماژیک سبز دور خط های عکس خیمه را پر رنگ می کنیم



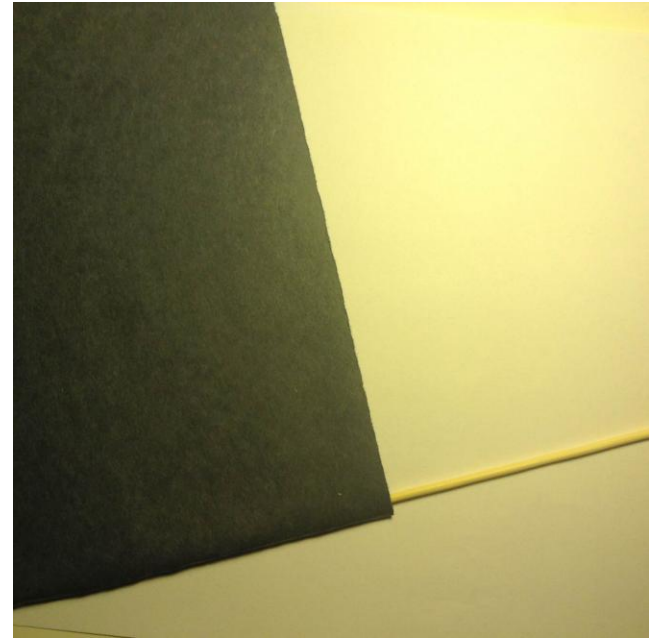
بعد با مداد رنگی سبز داخل خط ها خیمه را (به جز بین رد ها) را رنگ می کنیم



با چسب نوار مقوای عرض مقوای سیاه را به چوب وصل می کنیم



با چسب نوار مقوای عرض مقوای سیاه را به چوب وصل می کنیم



و در آخر با چسب مایه نوشته ی یا حسین را در بالای پرچم و خیمه را در پایین پرچم می چسبانیم

